

مقدمه

داستان «یوسف وزلیخا» نه تنها در فرهنگ ایران اسلامی، بلکه در فرهنگهای دیگر نیز بازتاب داشته است. از جمله در غرب که آثار هنری‌ای در پیوند با این داستان شکل گرفته است. به خصوص از قرون وسطی به بعد «الهام‌بخش شاعران و نقاشان و آهنگسازان بوده است، یوسف از میان شخصیت‌های تورات، بیش از هر گروهی، درام‌نویسان را به نمایشنامه‌نویسی برانگیخته... از کهن‌ترین و ممتازترین سروده‌ها در این زمینه

چکیده

ادبیات غنایی به عنوان بخشی از میراث ارزشمند زبان و ادبیات فارسی، مضامین و عناصر خود را از باورهای مذهبی، قومی، طبیعت و هستی گرفته است و در این مورد عناصر مذهبی و دینی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. داستان «یوسف وزلیخا» از جمله داستانهایی است که از بنمایه‌های مذهبی سرچشمه گرفته است و در دوره‌های مختلف، مورد استقبال شاعران قرار گرفته است. از آنجا که پیشینه داستان «یوسف» به تورات می‌رسد، سرایندگانی که این داستان را به نظم کشیده‌اند؛ غیر از قرآن و روایت‌های تفسیری، روایت تورات را نیز پیش رو داشته‌اند، به همین دلیل متمایز بودن این منظومه‌ها در بعضی از بخش‌ها ریشه در روایت‌های مختلف این داستان در قرآن و متون تفسیری و تورات دارد. با مقایسه کردن این منظومه‌ها (منسوب به فردوسی، جامی، خاوری) می‌توان دریافت که هر سه اثر از روایت قرآن، بیش از هر روایت دیگری استفاده کرده‌اند و در این میان منظومه منسوب به فردوسی بیش از دو اثر دیگر به تورات توجه دارد. واژگان کلیدی: تورات، جامی، خاوری، فردوسی، یوسف، زلیخا، قرآن.

# درد عشق زلیخا

بررسی روایت‌های «یوسف وزلیخا»  
در سه اثر یوسف وزلیخای منسوب به  
فردوسی، جامی و خاوری شیرازی  
(با محوریت منظومه جامی)

زهرا حسینی



یکی منظومه یوسف سروده شاعر مغربی «مور» ... در قرن سیزده یا چهارده است... و دیگر منظومه دراماتیک چارلز ج. ولز متوفی ۱۸۷۹ است. (ستاری؛ ۷۳؛ ص ۸) در این میان فارسی زبانان، به دلیل باورهای مذهبی خود، بیشتر از غربیان به این داستان توجه کرده‌اند. در فاصله زمانی قرن چهارم تا سیزدهم منظومه‌های بسیاری به وجود آمده است که بیشتر آنها در گذر زمان از دست رفته است.

از مثنوی سرایان «یوسف و زلیخا» می‌توان به این سرایندگان اشاره کرد: ابوالمؤید بلخی (قرن چهارم هج)، بختیاری (قرن چهارم هج) عمیق بخارایی (قرن ششم هج) منسوب به فردوسی (قرن پنجم هج) مسعود دهلوی (قرن ششم هج) جامی (قرن نهم هج)، مسعود قمی (قرن نهم هج)، تدروری ابهری (قرن دهم هج) سالم تبریزی (قرن دهم هج)، مقیم شیرازی (قرن یازدهم هج)، نامی اصفهانی (قرن یازدهم هج)، شعله گلیاگانی (قرن دوازدهم هج)، شهاب ترشیزی (قرن سیزدهم هج) خاوری شیرازی (قرن سیزدهم هج) (بر گرفته از مقاله‌های «یوسف و زلیخا» خیامپور مجله ادبیات دانشگاه تبریز، سالهای دهم، یازدهم و دوازدهم).

در این مقاله سعی شده است که به بررسی روایت‌های داستان «یوسف و زلیخا» در سه اثر (منسوب به فردوسی، خاوری و جامی) پرداخته و با یکدیگر مقایسه شود.

## ۱. گسترده‌ن خوان قربانی توسط یعقوب برای

### رسیدن به پیغمبری

این موضوع در تورات به این گونه نقل شده است که اسحاق نبی در حالی که پیر و نابیناست به فرزند خود عیسو سفارش می‌کند که نجیبی را قربانی کند تا قبل از فوتش فرزندش را برکت پیغمبری دهد از طرف دیگر همسر اسحاق، رفقه، علاقه شدیدی به دیگر برادر همزاد عیسو، یعقوب، دارد. به همین دلیل پنهانی این خبر را به یعقوب می‌رساند و به او توصیه می‌کند که سریع‌تر از برادرش به این کار دست زند. یعقوب نیز چنین می‌کند در نتیجه با آماده شدن خوان قربانی، اسحاق که قدرت دیدن نداشت؛ به جای عیسو بر یعقوب دعا کرد. به این ترتیب برکت پیغمبری از آن یعقوب می‌شود. (بر گرفته از تورات؛ سفر پیدایش؛ صص ۳۸-۳۹).

از منظومه‌های سه گانه فوق تنها منظومه «منسوب به فردوسی» است که از روایت تورات تأثیر پذیرفته است و این مطلب را چنین نقل می‌کند:

به عصیا چنین گفت اسحق نیز  
که رو دعوتی ساز بس با تمیز  
بگو تا بیایم کنم آفرین  
هم از خوان قربان و هم از آفرین  
که دارد به پیغمبری در خورت  
نهد تاج پیغمبری بر سرت  
شد و زود عصیا که قربان کند  
یکی ایزدی نامور خوان کند  
شد آگاه مادر، از آن داستان

سبک خواند یعقوب را در زمان  
بدو گفت رو هین به قربان شتاب  
بدین کار مر خویشتن را به باب  
پدر سخت پیر است و چشمش تپاه  
سفیدی نداند همی از سیاه  
ز عصیات نشناسد ای نیک رای  
بباید کند آفرین خدای  
چنین گفت یعقوب کش مام گفت  
دلش لاجرم گشت با کام جفت.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹، صص ۱۲-۱۱)

در تورات در ادامه نقل می‌شود که پس از آنکه عیسو متوجه می‌شود که یعقوب به جای او، برکت پیغمبری را از پدر گرفته است؛ از او کینه‌ور می‌شود و در پی آن است که یعقوب را بکشد. مادر از نقشه او آگاه می‌شود و از یعقوب می‌خواهد که جان خویش را نجات دهد، و از کنعان به جانب دابی خویش لابان برود.

(تورات؛ سفر پیدایش؛ ص ۴۰)

در منظومه منسوب به فردوسی، موضوع سفر یعقوب (ع) به وسیله مادرش چنین مطرح شده است:

سفر کن ز کنعان، به فرخنده فال  
سوی شام نزدیک فرخنده فال  
بر لاتی نیک پی، شو یکی  
همی باش نزدیک او اندکی.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۱۵)

مطالب فوق، سرآغاز داستان در منظومه «منسوب به فردوسی» است که کاملاً تحت تأثیر روایت تورات بوده است. حال به آغازین نقطه داستان در دو اثر دیگر می‌پردازیم.

## ۲. شیفته شدن زلیخا بر یوسف در عالم خواب

در منظومه‌های «جامی» و «خاوری» نه تنها به زندگی یعقوب نپرداخته‌اند؛ بلکه داستان را با محوری‌ترین عنصر آن یعنی، عشق، آغاز می‌کنند. از تفاسیری اثر پذیرفته‌اند که سابقه عشق زلیخا را نسبت به یوسف به سالها پیش از دیدار آنها - در عالم خواب - گره زده‌اند. در این تفاسیر نقل شده است که زلیخا دختر یکی از پادشاهان مغرب زمین موسوم به طیموس بود. شبی در عالم خواب چهره زیبای یوسف را می‌بیند، با آشفتگی از خواب بر می‌خیزد از سودای عشق او روز به روز تحریف‌تر می‌گردد؛ این خواب در دو نوبت دیگر نیز تکرار می‌شود؛ یوسف در سومین بار خود را با عنوان عزیز مصر معرفی می‌کند و از زلیخا می‌خواهد که او را در آنجا بیاورد. (بروجردی؛ ابی تا؛ صص ۳۴۱-۳۴۰)، (طوسی؛ ۶۰؛ صص ۲۳۹-۲۳۸) (فراهی؛ ۴۶؛ صص ۳۰۹-۳۰۲)

در دو منظومه «جامی» و «خاوری» زلیخا نیز یوسف را سه بار در خواب می‌بیند و در سومین مرحله که خود را به زلیخا معرفی می‌کند؛ به این ترتیب گره از کار زلیخا گشوده می‌شود و از محبوب پری چهره خویش آگاه می‌گردد.  
شبی از لب چو کوه شد خروشش



چو بخت خاوری بربود هوشش  
 در دولت به رخ کردش فلک باز  
 در آمد از درش آن مایه ناز  
 ... بگفت ای مایه بیم و امیدم  
 شب ماتم ز هجرت روز عیدم  
 ... بگو با من، خدا را نام خود را  
 وز آن پس محفل آرام خود را  
 در آمد در سخن سرو سرافراز  
 بگفتا با هزاران عشو و ناز  
 عزیز مصر و مصر است جایم  
 در آن فرخ مکان، فرمانروایم  
 رها گشت از پریشانی دماغش  
 ز صهبای خرد پر شد ایاعش.

(خاوری؛ ۶۹؛ صص ۶۶-۶۵)

چو چشمش مست گشت از ساغر خواب  
 به خوابش آمد آن غارتگر خواب  
 ... به زاری دست در دامانش آویخت  
 به بایش از مزه، خون جگر ریخت  
 ... که اندوه مرا کوتاهی ای ده  
 ز نام و شهر خویش آگاهی ای ده  
 بگفتا گر بدین کارت تمام است  
 عزیز مصر و مصرم مقام است.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۶۱)

### ۳. خواستگاری عزیز مصر از زلیخا

در تفاسیر مذکور در ادامه نقل شده است که زلیخا پس از آنکه دانست محبوبش عزیز مصر است یا وجود خواستگاران زیادی که از سرزمینهای مختلف داشت، چشم انتظار عزیز بود.  
 پدر زلیخا ناچار شد که نامه‌ای به پادشاه مصر بنویسد و در آن مراتب شایستگی دخترش را به جانب عزیز مصر بیان کند؛ عزیز از این موضوع استقبال کرد و فرستادگان خود را به دیار زلیخا فرستاد تا او را از پدرش خواستگاری کنند. پس از انجام این مراسم، پدر زلیخا او را با انواع جواهر و غلامان و کنیزان بسیار سوی مصر روانه کرد. عزیز مصر که قطفیر نام دارد، مراسم استقبال را با شکوه تمام به جای آورد. زلیخا از روزن عمارت خویش نگاه بر عزیز کرد و در ساعت بیهوش شد. رایگان احوال او را جويا شدند. پاسخ داد که این، نه آن است که در خواب دیده‌ام. کنیزان او را دلداری دادند که امید است این سبب آن صورت باشد که تو در خواب دیده‌ای.  
 عکس‌العمل زلیخا از دیدن عزیز در دو منظومه مذکور چنین مطرح شده است:

به روزن بود چشم سیل خیزش  
 که آمد بر نظر ناگه عزیزش  
 ... چو بر روی عزیزش دیده افتاد  
 بر آورد از دل غمدیده فریاد  
 ... به خود می گفت دیدی یا دو صد درد

فلک آخر چه خاکی بر سرم کرد  
 نه این است آنکه در خوابم سخن گفت  
 نه این است آن که نام خود به من گفت  
 بسی نالید و بردش ناله از هوش  
 یکی گفتش میان ناله بر گوش  
 ... مخور غم کت زمان غم سر آمد  
 امید خاطرت از در درآمد

(خاوری؛ ۶۹؛ صص ۹۲-۹۱)

زلیخا کرد از آن رخته نگاهی  
 بر آورد از دل غمدیده آهی  
 ... نه آن است این که من در خواب دیدم  
 به جستجوی این محنت کشیدم  
 ... در آمد مرغ بخشایش به پرواز  
 سروش غیب دادش ناگه آواز  
 ... از او خواهی جمال دوست دیدن  
 وز او خواهی به مقصودت رسیدن.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۷۳)

به این ترتیب تسلائی که از غیب به زلیخا داده می‌شود، عشق او نسبت به یوسف و وصال آنها در آینده، مقدر الهی است. این گونه است که در منظومه‌های «جامی» و «خاوری» کرانیکاه داستان از همان ابتدا بر عشق بنیان نهاده شده است. در حالی که در منظومه «منسوب به فردوسی» هرگز از چنین عشقی که نموده الهی باشد سخن به میان نیامده است.

### ۴. خواب یوسف

داستان یوسف (ع) در قرآن با خوابی که یوسف دیده است شروع می‌شود:  
 ... آتی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی  
 ساجدین (۴).

پدر جان من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم که به من سجده می‌کنند.  
 طبق این آیه یوسف خواب خود را برای پدر خویش، یعقوب، تعریف می‌کند. یعقوب ضمن آن که یوسف را به کتمان کردن خواب خویش دعوت می‌کند، او را به رفعت مقام در آینده مژده می‌دهد: و کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب... (۶).

و بدین سان پروردگارت تو را بر می‌گزیند و به تو تعبیر خواب می‌آموزد و نعمتش را بر تو آل یعقوب به کمال می‌رساند...

به خوابش نمود آنکه خواب آفرید  
 گل و آتش و باد و آب آفرید  
 جز این اختران یازده بر سپهر  
 ابا ماه تابان درخشنده مهر  
 نهادند سر پیش او بر زمین  
 ز تقدیر و حکم جهان آفرین  
 چو آن خواب دیده، یکایک بگفت



پدر گشت با کام و آرام جفت  
... پدر بس چنین گفت تعبیر خواب  
که آگاه باش ای دل و جان باب  
... تو باشی یکی شاه فیروز گر  
رسانی ابا قرص خورشید بهر.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۵۲-۵۱)

ز عالم شد حواسش چون عنان تاب  
نمودندش چنان در عالم خواب  
که گشتش یازده رخشنده اختر  
به همراه مه و خور سجده آور  
همه بر خاک ره پیشش فتادند  
به سجده، سر به بازی در نهادند  
سحر کز خواب دوشین دیده بگشاد  
پدر را زان حکایت آگهی داد  
... به او فرمود این فرزانه فرزند  
خدا را زین حکایت لب فروبند.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۱۰۸)

بگفتا خواب دیدم مهر و مه را  
ز رخشنده کواکب یازده را  
که یکسر داد تعظیم بدادند  
به سجده پیش رویم سر نهادند  
پدر گفتا که بس کن زین سخن بس  
مگوی این خواب را زنهار با کس  
مباد این خواب را اخوان بدانند  
به بیداری صد آزارت رسانند.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۸۲)

با آنکه این مضمون در هر سه منظومه ذکر شده است؛  
اما فقط در منظومه «منسوب به فردوسی» یعقوب، خواب  
یوسف را تعبیر می کند و در دو منظومه دیگر یعقوب فقط به  
کتمان خواب یوسف را سفارش می کند.

### ۵. آغاز حسادت برادران به یوسف

قرآن از حسادت برادران یوسف چنین پرده برداشته  
است:

«قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبه ان  
ابانالی ضلال مبین (۸).

چنین بود که گفتند یوسف و برادرش از ما نزد پدرمان  
محبوب ترند و ما برای خود جوانان برومندی هستیم؛  
بی گمان پدر در گمراهی آشکار است.

به این ترتیب برادران یوسف از اینکه او بیش از خودشان  
مورد محبت پدر واقع شده بود، حسادت کردند؛ در منظومه  
خاوری نیز به تبع قرآن حسادت برادران یوسف را در نتیجه  
محبت یعقوب به یوسف چنین ذکر می کند:

بین کاین سالخورده پیر فر توت  
ز فر توتی چسان گردیده مبهوت  
که بر ما کودکی را برگزیده  
که آب چشمش از مژگان چکیده

مدامش روی دل بر جانب اوست  
ز فرزندان ندارد غیر او دوست.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۱۰۹)

اما در منظومه «منسوب به فردوسی» حسادت برادران  
یوسف از خواب اوست نه از محبت یعقوب به یوسف. در  
تورات نیز عامل اصلی حسادت برادران یوسف به او خواب  
یوسف است: «به سبب خوابها و سخنانش بر کینه او  
افزودند.» (تورات؛ سفر پیدایش؛ ص ۵۷)  
در منظومه «منسوب به فردوسی» حسادت برادران  
چنین مطرح شده است:

چو یوسف بگسترده راز نهران  
مرآن خواب را نزد شمعون عیان  
حسد برد شمعون و شد کینه ور  
بر آن شمع آفاق و نور بصر  
به هر نه برادر سیکبار گفت  
دل هر یکی گشت با کینه جفت  
به یک جای با هم بگفتند پاک  
بباید که سازیم وی را هلاک.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۵۴)

در منظومه جامی حسادت برادران یوسف نه به واسطه  
خوابهای یوسف و نه به دلیل محبت یعقوب به اوست، بلکه  
فرا تر از اینها به خاطر کرامتی است که شامل حال یوسف  
کودک شده و آن، به دست آوردن عصایی از بهشت است:

درختی بود در صحن سرایش  
به سبزی و خوشی بهجت فزایش  
به هر فرزند کش دادی خداوند  
از آن خرم درخت سدره مانند  
همان دم تازه شاخی بردمیدی  
که با قدش، برابر سر کشیدی  
به جز یوسف که از تأیید بختش  
عصا لایق نیامد زان درختش  
پدر روی تضرع در خدا کرد  
برای خاطر یوسف، دعا کرد  
رسید از سدره پیک ملک سرمد  
عصایی سبز در دست از زبرجد  
چو شد یوسف از آن تحفه قوی رست  
ز حسرت حاسدان پشت بشکست.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۸۱)

### ۶. توطئه برادران یوسف

فرزندان یعقوب پس از آنکه نتوانستند وجود یوسف را  
برتابند، تصمیم می گیرند که او را به هر طریقی که ممکن  
است از کنار پدر دور سازند. به این ترتیب براساس توافق  
قبلی خویش او را در نهانگاه چاه قرار می دهند. قرآن واقعه  
افتادن یوسف را در چاه چنین مطرح می کند:  
فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه فی غیابت الجب و او حینا  
الیه لتنثنهم بامرهم هذا و هم لا یشرعون (۱۵).



(جامی؛ ۷۸؛ ص ۸۹-۸۸)

این چنین در اولین صحنه پر تلاطم زندگی حضرت یوسف (ع) خداوند جبرئیل را می فرستد تا او را نجات دهد. بی تردید حضور جبرئیل در این متظومه‌ها نشئت گرفته از این عبارت است «و اوحینا لئنبنهم بامرهم هذا»

### ۷. یعقوب و فراق یوسف

طبق آیات قرآن پس از آنکه فرزندان یعقوب نقشه خویش را در مورد یوسف عملی کردند در هنگام بازگشتن به فکر حيله‌ای دیگر افتادند تا پدر را بفریبند. این گونه که با گریه و زاری بیان کنند که یوسف را گرگ خورده است و برای اثبات مدعای خویش پیراهن آلوده به خون یوسف (ع) را به او نشان دادند؛ اما یعقوب در برابر سخن آنان چنین پاسخ داد: ... قال بل سولت لكم انفسكم امرا فصر جميل والله المستعان علی ما تصفون (۱۸).

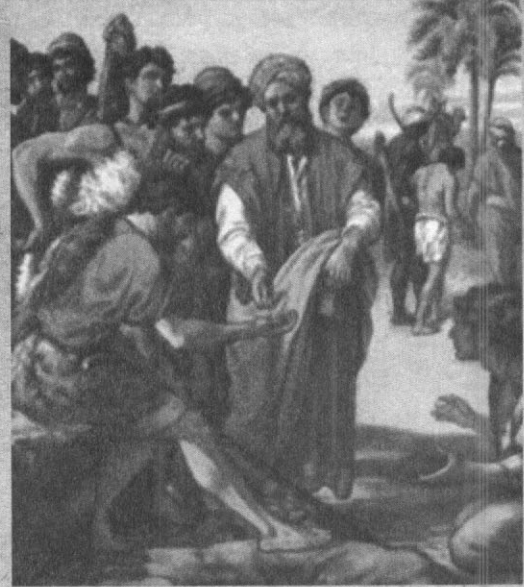
[یعقوب] گفت ولی نفس اماره‌تان به دست شما کار داد. پس آچاره من ا صبری نیکوست؛ و خداوند در آنچه می گوید مددکار امن است.

همان گونه که از آیه فوق بر می آید؛ یعقوب (ع) در برابر این مشکل نستوه و مقاوم است؛ در حالی که در منظومه‌ها چنین نیست و یعقوب استقامت خویش را چنین از دست می دهد:

تو گفتی ز تن در رمیدش روان  
نماندش در او هیچ زور و توان  
سرانجام چون شد دلش هوشیار  
نبالید پیغمبر کردگار  
در آمد به فریاد و بانگ غریو  
بدانسان که بر وی ببخشود دیو

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۸۱)

چو افغان و خروش آمد به گوشش  
به گردون رفت، افغان و خروشش  
چو آن مه را ندید اندر میانه  
به چشمش تیره شد، یکسر زمانه  
صدایی زان نیامد چون به گوشش



و چون او را [همراه] بردند و همداستان شدند که او را در نهانگاه چاه بگذارند؛ به او وحی کردیم که ایشان را در حالی که هیچ آگاه نیستند؛ از [چون و چنند] این کارشان آگاه خواهی ساخت.

در هر سه اثر مذکور این مطلب چنین آمده است:

به چاهش فروهشت شمعون به خشم  
برون کرد آب حیا را چشم  
... چو در نیمه چاه تاری رسید  
شیدیم که لایوی رسن را برید  
... خدای جهان حی دادار فرد  
سوی جبرئیل امین، وحی کرد  
که این بنده را اندرین قعر چاه  
پرهیز و از آب، دارش نگاه.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۷۵)

نترسیدند گمراهان ز آهش  
در افکندند عریان تن به چاهش  
درون تیره چه، دل بر خدا بست  
ز دشمن شد جدا بر دوست پیوست  
هماندم جبرئیل از حکم باری  
به چاهش شد قرین از بهر یاری  
نیاید تا گزند از راه چاهش  
امین حق گرفت از نیمه راهش.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۱۲۸)

کشیدند از بدن پیراهن او  
چو گل از غنچه شد عریان، تن او  
به قد خود بریدند از ملامت  
لیبایی تا به دامان قیامت  
فرو آویختند آنکه به چاهش  
در آب انداختند از نیمه راهش  
... به تسکین دادن جان حزنش  
ندیم خاص شد، روح الامینش



به غارت رفت یک سر عقل و هوشش

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۱۳۷)

منظومه جامی در این قسمت به یعقوب نپرداخته است. در واقع در هر دو منظومه فوق تصویری که از یعقوب ارائه شده، همان تصویری است که در تورات از یعقوب عرضه شده است:

«و یعقوب ردای خود را پاره کرد. پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت.»

(تورات؛ سفر پیدایش؛ ص ۵۸)

### ۸. فروختن یوسف

در تورات نقل شده است: پس از آنکه یوسف به وسیله کاروان اسماعیلیان از چاه بیرون آمد، برادرانش که در آن نزدیکی بودند ادعا کردند که یوسف غلام آنهاست که گریخته است؛ در نهایت او را با قیمتی ناچیز به کاروانیان فروختند. کاروانیان هم به نوبه خود یوسف را در مصر به عزیز فروختند: (تورات؛ سفر پیدایش؛ ص ۶۰)؛ اما در قرآن فقط یک بار از فروش یوسف سخن می‌گوید: «و شروه بثمان بخش دراهم معدوده و کاتوا فیه من الزاهدین.»

و او را به ثمن بخش فروختند، به چند درهم اندک‌شمار؛ و به اکاروبار او بی‌علاقه بودند.

در منظومه‌های مذکور همانند روایت تورات، یوسف دوبار فروخته می‌شود. یک بار توسط برادرانش به کاروانیان، و دیگر بار توسط کاروانیان به عزیز مصر. در این مرحله است که زلیخا نیز حضور دارد. حضور زلیخا در منظومه‌های «جامی» و «خاوری» متفاوت است. با حضور زلیخا در منظومه «منسوب به فردوسی» همان طور که قبلاً ذکر شد، منظومه‌های جامی و خاوری سنگ بنای داستان خویش را با دلدادگی زلیخا به یوسف در عالم خواب آغاز می‌کنند. بنابراین با پیش‌زمینه‌ای که در این باره وجود دارد، زلیخا در هنگام مواجهه با یوسف، دچار هیجان‌ات روحی می‌شود. دیدار زلیخا با یوسف در عرضه‌گاه یوسف چنین رخ می‌دهد:

سحرگه سوی دشت، آن ماه سیما

جو باد صیحدم شد راهیما  
به ناگه از قضا در عرض راهش  
نگاه افتاد بر درگاه شاهش  
... جو بر رخسار آن مه دیده بگشاد  
پر پرو صرعی آسا بیخود افتاد  
... نگردد تا کسی آگه ز رازش  
به خلوتگاه خود بردند بازش.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۱۸۵)

به صحرا شد برون، تازان بهانه  
ز دل بیرون دهد اندوه خانه  
اگر چه روی در منزلگهش بود  
گذر بر ساحت مصر شهش بود  
زلیخا دامن هودج بر انداخت  
چو چشمش بر غلام افتاد بشناخت  
از او پرسید دایه کی دل افروز  
چرا کردی فغان از جان پرسوز  
... بگفت: ای مهربان مادر چه گویم  
که گردد آفت من هر چه گویم  
... بگفت ای شمع، سوز خود نهان دار  
غم شب رنج روز خود نگهدار  
صیوری پیشه کردی روزگاری  
مکن جز صبر نیز امروز، کاری.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۱۰۰)

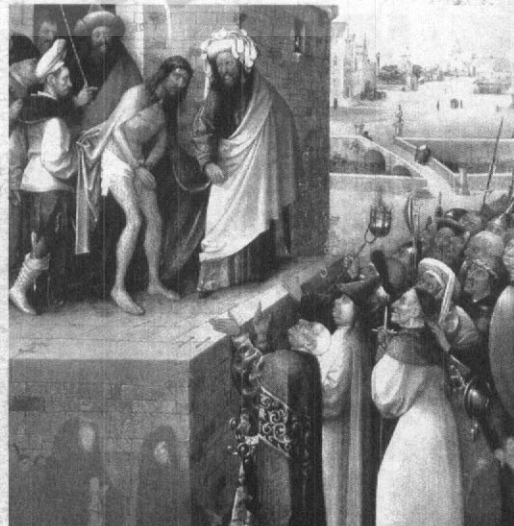
در منظومه «منسوب به فردوسی» به دلیل آنکه به شیفتگی زلیخا پیشاپیش نپرداخته است، موضوع عشق زلیخا در توالی حوادث داستان قرار می‌گیرد و هیچ گونه برجستگی قابل ملاحظه‌ای ندارد. بنابراین تصویری که از زلیخا در این اثر ارائه می‌شود، متفاوت است از دو اثر دیگر. تا آنجا که حتی زلیخا در آن روز از خانه خارج نشده بود؛ اما وصف یوسف را شنیده بود و به همین دلیل از عزیز تقاضا کرد که به هر قیمتی که ممکن است؛ او را خریداری کند:

زلیخا به نادیده بد مهرورز  
به دیدار یوسف، چراغ بشر  
فرستاده بد کس به نزد عزیز  
بدو گفت کز من ببخشای چیز  
اگر هر چه ما را به گنج اندر است  
کز آن خاک سنگین به رنج اندر است  
بها ده مرآن بنده را سر به سر  
از آن رو که او، به ز گنج و گهر

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۱۲۵)

### ۹. رقیب زلیخا

از عناصر مشترک در غالب منظومه‌های عاشقانه وجود رقیبی است که عرصه را بر عاشق تنگ می‌کند؛ این مسئله عشقی واحد را بین دو هواخواه، در کشاکش قرار می‌دهد و همچنین رقابت آنها در رسیدن به معشوق، داستان را از تحریک بیشتری برخوردار می‌کند. «در عشق زلیخا به





یوسف، هر چند عزیز مصر شوهر زلیخاست ولی نقش یک رقیب را ندارد، زیرا که یوسف را تمنای وصالی نیست. (امیر عابدینی؛ عروسان شعر فارسی؛ مجله سخن؛ سال ۵۱؛ ص ۶۳۵). در منظومه‌های یوسف و زلیخا به دلیل آنکه عاشق، زلیخاست قانوناً رقیب عشقی زلیخا باید زن باشد. در منظومه‌های «منسوب به زلیخا» و جامی و حضور رقیبی اگر چه کم‌رنگ در برابر زلیخا مشاهده می‌شود. اما نوع حضور آنها در این دو منظومه کاملاً از یکدیگر جداست. در منظومه «منسوب به فردوسی» این رقیب روحه نام دارد که در خرید یوسف با عزیز و همسرش رقابت می‌کند و در نهایت چون نمی‌تواند از لحاظ قدرت مالی با عزیز رقابت کند از صحنه خارج می‌شود:

زنی بود قبطی ورا روحه نام  
بفرود بر دادگستر عزیز  
به یک بار همسنگ باقوت نیز  
کران قیمتی تر نیاید به چیز  
ز روحه، همه مهتران سر به سر  
بماندند مدهوش و آسیمه سر  
عریز اندر آن هم نیامد ستوه  
که نقدش مبین بود و گنجش چو کوه  
بفرود بر آن، زن مالدار  
دو چیز گرانیامیه شاهوار  
... زبان بسته شد، روحه ماهروی  
عریز هنرمند از آن برد گوی.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ صص ۱۲۹-۱۲۸)

اما در منظومه جامی، حضور رقیبی «بازغنه‌نام» صیغه‌ای عرفانی به داستان می‌بخشد، آن گاه که بازغنه، زیبایی یوسف را می‌بیند، مدهوش و مسحور آن زیبایی می‌شود. یوسف در برابر حیرت او بیان می‌کند که همه زیبایی‌ها، پرتوی از جمال الهی است و این گونه است که بازغنه به اصل و حقیقت زیبایی پی می‌برد:

چو دیدی عکس سوی اصل بشتاب  
که پیش اصل نبود عکس را تاب  
... نباشد عکس را چندان بقایی  
ندارد رنگ گل چندان وفایی  
... چو دانا دختر، این اسرار بشنید  
بساط عشق یوسف در نور دید.  
(جامی؛ ۷۸؛ ص ۱۰۲)

دیدار عارفانه رقیب زلیخا با یوسف در تعدادی از تفاسیر نیز راه یافته است. از جمله در تفسیر «جامع‌الستین» آمده است چون چشمش بر جمال او افتاد، گفت: «ای غلام، من آمدم تا تو را بخرم. این نه بهای توست این همه فدای یک نظر تو باد که در تو نگاه کردم.

از مشاهده جمال او آن همه مال بر فقرا و مساکین مصر تفرقه کرد... و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انت نبی الاکرمین رسول الله.

(طوسی؛ ۶۰؛ صص ۲۳۶-۲۳۵)

### ۱۰. آغاز عشق عصیانگر زلیخا

طبق آیه قرآن زلیخا مفتون یوسف (ع) می‌شود و از او کامجویی می‌خواهد: «و راوده‌تی هوفی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک قال معاذالله انه ربی احسن مثنوی انه لایفلح الظالمون. (۲۳)»

و زنی بود که او [یوسف] در خانه‌اش بود و از او کام خواست، و [یک روز، همه] درها را بست و [به یوسف] گفت: بیا پیش من. [یوسف] گفت: پناه بر خدا؛ او [شوهرت] سرور من است و به من منزلتی نیکو داده است؛ آری ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

قرآن همه ماجرای کامخواهی زلیخا را در یک آیه بیان می‌کند؛ اما در منظومه‌های مذکور، این موضوع با پیچ و خمهای فراوان همراه است. البته در منظومه منسوب به فردوسی عنوان کردن این مسئله از جانب زلیخا بسیار با شتاب آغاز می‌شود و بدون هیچ مقدمه‌ای زلیخا موضوع را با یوسف در میان می‌نهد:

شنیدم که یک روز با آن جمال  
بیامد به صد گونه غنچ و دلال  
به طرز لطافت زبان برگشاد  
بدو گفت کی دلبر حور زاد  
... مرا دار اینک که آن توام  
پرستنده و مهربان توام  
... سرانجام بگشاد یوسف زبان  
چنین گفت: که ای بانوی مهربان  
... سخن با من از عشق هرگز مگوی  
ز من داروی عشق هرگز مجوی.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ صص ۱۵۲-۱۴۹)

اما در منظومه‌های «خاوری» و «جامی» به دلیل آنکه عشق زلیخا به یوسف آنی نبود، بلکه دلدادگی او به یوسف سالها قبل در عالم خواب رخ داده بود؛ به همین دلیل اظهار چنین عشقی از جانب او به یوسف نیز آنی نبوده است؛ در این دو اثر زلیخا از فرط عشق رنجور می‌شود؛ دایه زلیخا مسئله را درمی‌یابد و به سراغ یوسف می‌رود و به او چنین می‌گوید:

ترا از یار دیرین این چه دوریست  
که یاران را به هم الفت ضروریست  
زلیخا آن به دام افتاده صیدیست  
که در پای دلش پیوسته قیدیست  
... به پایان دایه چون افسوس خود برد  
به پاسخ ماه کنعان سر بر آورد  
... چه سان گیرم ره بی حرمتی پیش  
خیانت چون کنم با خواجه خویش

(خاوری؛ ۶۹؛ صص ۲۲۵-۲۲۴)

زلیخا گر چه زیبا دلربایی است  
فتاده در کمندت مبتلابیست  
ز طفلی داغ تو بر سینه دارد  
ز سودایت غم دیرینه دارد  
... چو یوسف، این فسون از دایه بشتود



به پاسخ لعل گوهر بار بگشود  
... زلیخا را غلام زر خریدم  
بساز وی عنایتها که دیدم  
... نیام جز مرغ و آب و دانه او  
خیانت چون کنم در خانه او.

(جامی؛ ۷۸؛ صص ۱۱۵-۱۱۴)

در هر حال عشق پر تب و تاب زلیخا او را به سمت خلوت کردن با یوسف می کشاند و در آنجا صریحا از او کام می طلبد؛ اما یوسف پس از آنکه موضع خویش را در مورد عدم خیانتکاری خویش مطرح می کند؛ پا به گریز می نهد. در کشاکشی که بین او و یوسف به وجود می آید، پیراهن یوسف دریده می شود.  
قرآن این موضوع را چنین بیان می کند: **وقدت قمیصه من دبر و الفیا سیدها لد الباب قالت ماجزء من اراد باهلک سودا الا ان یسجن او عذاب الیم (۲۵).**

در این آثار، چنین حادثه‌ای را این گونه نقل کرده‌اند:

زلیخا ز حرص دل و کام تن  
دوید و زدش چنگ در پیرهن  
درید از بسش پیرهن از قضا  
عزیز اندر آمد چو باد هوا  
زلیخا بر آشفست بر خویشتن  
سبک حیلتنی ساخت آن شوخ زن  
... چه باشد مرآن تیره دل را جزای  
که بر اهل تو کرد این قصد و رای  
به جز بند و زندان و جز چوب و بیم  
و یا داشتن در عذاب الیم.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۱۷۷)

ز پس در کشمکش، آن دامن پاک  
چو گل شد تا گریبان سر به سر خاک  
به ره بر خورد ناگهان عزیزش  
تغییر دید در حال از گریزش  
... به چشم تر ز دل برداشت، ناله  
به رخ یارید، ز ابر دیده ژاله  
به راحت چون به خلوت رو نهادم  
به آسایش به بستر تکیه دادم  
... در آمد ناگهان این شوخ دیده  
چو دزدان، پا برهنه قد خمیده

(خاوری؛ ۶۹؛ صص ۲۵۴-۲۵۳)

در این اثر زلیخادر مورد اینکه یوسف را عذاب دهند یا در زندان کنند، سخنی نمی گوید.  
پی باز آمدن دامن کشیدش  
ز سوی پشت پیراهن دریدش  
... برون خانه پیش آمد عزیزش  
گروهی از خواص خانه نیزش  
... که ای میزان عدل آن را سزا چیست  
که با اهلش نه بر کیش وفا زیست؟  
... کنون آن به که همچون ناپسندان

کنی یک چند محبوسش به زندان  
و یا خود بر تن و اندام پاکش  
نهی دردی که سازد، دردناکش.

(جامی؛ ۷۸؛ صص ۱۳۷-۱۳۶)

بر این اساس در منظومه‌های «منسوب به فردوسی» و «جامی» زلیخا مانند روایت قرآن، خواهان آن است که یوسف زندانی شود و یا عذابی دردناک ببیند؛ اما در منظومه «خاوری» زلیخا، این سخنان را بیان نمی کند.

### ۱۱. عشق و ملامت

عشق و ملامت خانه‌زاد یکدیگرند، آن گاه که طشت رسوایی زلیخا از بام افتاد، عشق او به غلام عبری اش، زنان مصر را به سرزنش کردن واداشت. او نه تنها از بدنامی نمی هراسید، بلکه به تکاپویی دوباره دست زد و زنان مصر را به بزم دیرینه عشق خویش دعوت کرد.

قرآن، ماجرای او و زنان مصر را این گونه بیان فرموده است:

فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن واعتدت لهن متکئا و عاتت کل واحدة منهن سکینا و قالت اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حش لله ما هذا بشر ان هذا الا ملک کریم (۳۱).  
قالت فذلکن الذی لمتننی فیه و لقد رودته عن نفسه فاستعصم و لئن لم یفعل ماء امره لیسجنن و لیکونا من الصغیرین (۳۲).

بر این اساس زلیخا در برابر سرزنش زنان در پی آن می شود تا آنان را به عمق واقعه بکشاند، جلسه میهمانی فراهم می سازد و زنان را به آنجا دعوت می کند. آن گاه که زیبایی یوسف بر زنان مصر هویدا می شود، چنان مدهوش می شوند که داستان خویش را به جای ترنج می برند و «ملک گویان» زیبایی یوسف را می ستایند. اینجاست که زلیخادر مقام سرزنش به زنان مصری می گوید:

زلیخا پس آنگه زبان برگشاد  
بدان آنچمن، این چنین کرد یاد  
... کنونش فرشته نبایست خواند  
از این در سخنها نبایست راند  
... از او یک نظر تان به چشم آمدست  
دل و دستتان، جمله پاره شده است  
مرا چون نگرده دل از عشق ریش،  
که باشد شب و روز این ماه پیش

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۱۸۵)

ز روی طنز گفت: ای مه جیبیان  
به بزم عصمت بالانشینان  
... شما را اندرین محفل چه افتاد  
که طاقت رفتتان زین گونه بر باد؟  
... بر آنم گر زند جز رای من رای  
به زندانش در آرم کنده در پای.

(خاوری؛ ۴۹؛ صص ۲۷۴)

زلیخا را از آن شوری دگر شد







که از آنم بر ملک دیرین پیامی است  
عزیزش بی گنه محبوس کرده  
ز عدل پادشه مایوس کرده

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۳۱۲)

جوانمردی که از یوسف خبر داشت  
ز روی کار یوسف، پرده برداشت  
که در زندان همایون فر جوانی است  
که در نقل دقایق خرده دانی است  
اگر گویی برو بکشایم این راز  
و زو تعبیر خوابت آورم باز

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۱۶۶)

جوان هنگامی که به حضور یوسف می‌رسد و او را از خواب شاه مطلع می‌کند؛ ضمن آنکه خواب شاه را تعبیر می‌کند در برابر حکم آزادی خود از زندان، خواهان آن است که از زنان بازجویی شود چرا که عاملان اصلی زندانی شدن او بودند. شاه طبق درخواست یوسف زنان را مورد محاکمه قرار می‌دهد، آنها به درستیکاری یوسف اعتراف می‌کنند:  
قال ما خطبکن اذ رودتن یوسف عن نفسه قطن حش  
لله ما علمنا علیه من سوء قالت امرات العزیز الثن حصحص  
الحق انا رودتن عن نفسه و انه لمن الصدقین (۵۱).

این موضوع چنین به نظم در آمده است:

پرسید از ایشان همانگاه شاه  
که از چیست چندان نشان تباه  
... به یک بار با شه بگفتند ما  
ز یوسف ندیدیم هرگز خطا  
... زلیخا به پاسخ زبان بر گشود  
سوی راستی میل و رغبت نمود  
... گنه نیست کس را در این گفتگوی  
گاهی که من کردم از من بجوی.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۲۰۹)

ز روی صدق با شه راز گفتند  
تمامی راز دیرین باز گفتند  
رخ نیکوی او دزدیده دیدیم  
چو دزدان دست خود یکسر بریدیم  
... زلیخا آن اسیر دام یوسف  
چو بشنید از زبانها نام یوسف  
ریاضتهای عشقش کرد چون پاک  
به پاکی گفت حاشی لله حاشاک  
بود دامان او پاک از خیانت  
که هم دین است او راه هم دیانت.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۳۱۴)

زنان گفتند کی شاه جوانبخت  
به تو فرخنده فر، هم تاج و هم تخت  
ز یوسف ما به جز پاکی ندیدیم  
به جز عز و شرفناکی ندیدیم  
زلیخانیز بود آنجا نشسته  
زبان از کذب و جان از کید رسته

به جرم خویش کرد اقرار مطلق  
برآمد زو نوای حصحص الحق.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۱۶۷)

به این ترتیب زلیخا در این آثار (به تبع پیروی از روایت قرآن) جزء شخصیت‌های پویاست؛ یعنی اینکه شخصیت او متحول می‌شود؛ در برهه‌ای از داستان در برابر یوسف قرار گرفته و او را به تهمت ناروا متهم ساخته بود. و در اواخر داستان به پاکی یوسف و گناهکاری خویش اعتراف می‌کند.

#### ۱۴. وصال یوسف و زلیخا

اما وصال یوسف و زلیخا پس از پیموده شدن مسیری طولانی میسر می‌شود. در واقع یوسف آن گاه حاضر می‌شود که زلیخا را به همسری خود برگزیند که او دیگر مقام درباری خویش را از دست داده و محنت زده و پیر گشته است و مهم‌تر از همه، دست از بت پرستی شسته است. در واقع موقعیت یوسف و زلیخا در همه جای داستان در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرد، از جمله آن گاه که زلیخا - در مقطعی از زمان - با قدرت کامل در برابر یوسف قد علم کرده بود؛ یوسف (ع) در برابر او در تنگنا قرار گرفته بود. اما در پایان داستان که یوسف در اوج عزت و شکوه زندگی می‌کند، زلیخا به حسیض خواری کشانده می‌شود. با وجود چنین تضادهایی، داستان از توازن و تناسب برخوردار می‌شود. چرا که «تناسب یا ارتباط بین دو چیز، به دو وسیله آشکار می‌شود. یکی از نظر تضاد و اختلاف آنها یا یکدیگر و دیگر از جهت هماهنگی آنهاست. با این کیفیت که دو چیز که با هم مربوط می‌شوند یا بر خلاف یکدیگر و یا به معیت هم کار می‌کنند.»

(صورتگر؛ ۴۵؛ ص ۱۲۱)

اما از دواج کردن یوسف زیبارو با زلیخای محنت زده و پیر گشته در دو منظومه «جامی» و «خاوری» به وسیله دعا کردن یوسف بر زلیخا قابل حل می‌شود. آن چنان که روزی زلیخا بر سر راه یوسف قرار می‌گیرد و از او حاجات خویش را می‌طلبد:

بگفتش که ای مهین بانوی یوسف  
به نیرویت قوی بازوی یوسف





به ما یحتاج خود ز اسباب شاهی  
 بگو تا بخشمت چندان که خواهی  
 زلیخا گفت: زیر سقف مینا  
 نخستم دیده باید کرد بینا  
 ... شود زایل ز جسمم ناتوانی  
 در آید بر تنم حسن و جوانی  
 شود قامت به رعنائی چو سروم  
 به سروت آشیان بنده تدروم  
 ... اجابت چهره دعوت چو آراست  
 زلیخا شد به آن صورت که می خواست.

(خاوری؛ ۶۹؛ ص ۳۴۶)

بگفتا: حاجت تو چیست امروز؟  
 ضمان حاجت تو کیست امروز؟  
 بگفت: اول جمال است و جوانی  
 بدان گونه که خود دیدی و دانی  
 دگر چشمی که دیدار تو بینم  
 گلی از باغ رخسار تو چینم  
 بجنبناید لب، یوسف دعا را  
 روان کرد از دو لب آب بقا را  
 جمال مرده اش را زندگی داد  
 رخس را خلعت فرخندگی داد.

(جامی؛ ۷۸؛ ص ۱۸۲)

در منظومه «منسوب به فردوسی» زلیخا پس از آنکه سر  
 راه یوسف قرار می گیرد؛ به امر یوسف به بار گاهش دعوت  
 می شود و در آنجا خود را معرفی می کند و در مورد حوائج  
 خویش به یعقوب چنین می گوید:

یکی آنکه در کفر، نگذاردم  
 ز چنگال دیوان برون آرادم  
 بدارد به اسلام ارزانی ام  
 ز رنج آورد سوی آسانی ام  
 دوم آنکه از سر جوانم کند  
 بدانسان که بودم، چنانم کند  
 سه دیگر که باشم به مهر خدای  
 درستی و پاکی تن، من به جای  
 چهارم که یوسف بود شوی من  
 دلش مهربان و هواجوی من.

(منسوب به فردوسی؛ ۴۹؛ ص ۳۲۶)

تفاوت اصلی که منظومه «منسوب به فردوسی» در این  
 قسمت با منظومه های «جامی» و «خاوری» دارد؛ این است  
 که در منظومه «منسوب به فردوسی» زلیخا حاجات خویش  
 را از یعقوب طلب می کند. در حالی که در دو اثر دیگر زلیخا از  
 یوسف حاجت و نیاز خود را می جوید. این موضوع را می توان به  
 آغاز داستان، در این منظومه ها پیوند داد. یعنی همان طور که  
 داستان در منظومه «منسوب به فردوسی» با یعقوب و حوادث  
 زندگی او آغاز می شود، در پایان داستان هم این شخصیت  
 حضوری همچنان پایا دارد؛ به گونه ای که در رسیدن زلیخا به  
 یوسف او نقش اصلی را دارد. حال آنکه در دو منظومه دیگر

داستان با عشق و دلدادگی زلیخا بر یوسف آغاز می شود و در  
 پایان داستان نیز، گره وصال با دست یوسف باز می شود و هیچ  
 گونه واسطه ای در این میان نمی گنجد.

### ۱۵. نتیجه گیری

با بررسی یوسف و زلیخای «منسوب به فردوسی»، «خاوری»  
 و «جامی» این نتیجه حاصل می شود که این آثار در خطوط  
 اصلی که قرآن از این داستان ارائه می دهد، با یکدیگر اختلافی  
 ندارند؛ اما در میزان استفاده از روایت تورات با یکدیگر اختلاف  
 دارند. در بین این آثار منظومه «منسوب به فردوسی» بیش از  
 دیگر منظومه ها از روایت تورات تأثیر پذیرفته است.

از دیگر وجوه اختلاف این آثار، نحوه پرداختن به موضوع  
 عشق است. در منظومه «منسوب به فردوسی» حادثه عشق  
 زلیخا به یوسف در توالی حوادث دیگر رخ می دهد و هیچ  
 برجستگی ای نسبت به مضامین دیگر داستان ندارد. اما در  
 دو اثر دیگر، موضوع عشق خیلی عمیق تر جلوه گر می شود  
 و مخصوصاً در منظومه جامی، عشق جسمانی محملی  
 است برای رسیدن به عشق روحانی. در منظومه «جامی» و  
 «خاوری» مضمون عشق از ابتدا تا پایان داستان امتداد دارد،  
 گاه اوج می گیرد و گاه فرو می نشیند و حتی زمانی که فرو  
 نشسته است، حالت انتظار و تعلیقی را ایجاد می کند، تا آن  
 گاه که بار دیگر از آن سخن به میان می آید؛ شور و شوقی  
 بیشتر را به وجود آورد. \*

#### پی نوشت:

۱. بحث های بسیاری در مورد  
 انتساب و رد انتساب منظومه یوسف  
 و زلیخای «منسوب به فردوسی»  
 صورت گرفته است و محققانی چون  
 خیامپور، عبدالعظیم فریب، صفا و  
 مینوی انتساب این منظومه را به  
 فردوسی مردود دانسته اند.  
 مینوی در این باره بیان کرده  
 است که «یوسف و زلیخایی که به  
 نام فردوسی شناخته شده است،  
 در حدود ۴۵۶ هجری به نام  
 شمس الدوله طغانشاهی پسر آلب  
 ارسلان ساخته شده و گویند آن  
 ظاهراً شاعرکی شمس تخلص،  
 بوده است.» (مینوی؛ ۷۰؛ ص ۹۵)

#### منابع:

۱. عروجردی، سیدابراهیم؛ تفسیر  
 جامع؛ تهران؛ انتشارات صدر؛ آبی تا  
 ۲. جامی، عبدالرحمن؛ هفت اورنگ  
 (یوسف و زلیخا)؛ دفتر نشر میراث  
 مکتوب؛ ۱۳۷۸.  
 ۳. خاوری شیرازی، فضل الله  
 شریفی؛ یوسف و زلیخا (حسن  
 القصص)؛ انتشارات نوید شیراز؛ ۶۹.  
 ۴. تورات.  
 ۵. خیامپور، عبدالرسول؛ یوسف و

زلیخا؛ ادبیات تبریز؛ سالهای دهم و  
 یازدهم و دوازدهم.  
 ۶. ستاری، جلال؛ درد عشق زلیخا؛  
 انتشارات توس؛ ۱۳۷۳.  
 ۷. صورتگر، لطفعلی؛ منظومه های  
 غنایی ایران؛ تهران؛ انتشارات دانشگاه؛  
 ۱۳۴۵.  
 ۸. طوسی، احمد بن محمد؛ السنین  
 الجامع للتلخیص البساتین؛ بنگاه و  
 ترجمه نشر کتاب؛ ۱۳۶۰.  
 ۹. فراهی، معین الدین؛ تفسیر  
 حدائق الحقایق؛ تهران؛ انتشارات  
 دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۶.  
 ۱۰. فردوسی، ابوالقاسم؛ «یوسف و  
 زلیخا»؛ منسوب؛ آبی تا؛ ۱۳۴۹.  
 ۱۱. قرآن؛ ترجمه بهاءالدین  
 خرمشاهی.  
 ۱۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر  
 نمونه؛ تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛  
 ۱۳۸۳.  
 ۱۳. میرعابدینی؛ مهین؛ عروسان  
 شعر فارسی؛ مجله سخن؛ دی ماه  
 ۱۳۵۱.  
 ۱۴. مینوی، مجتبی؛ مجموعه  
 مقالات؛ آبی نام؛ ۷۰.  
 \* نویسنده این مقاله، دانشجوی  
 کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات  
 فارسی دانشگاه شیراز است.